



حسین سیاح

## حیات و شخصیت علمی شیخ صدوق (ره)

در گفت‌وگو با حجة الاسلام والمسلمین

سید محمد کاظم طباطبائی\*



علیه السلام از این که وقت شریفان را در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاریم. ان شاء الله این دیدار مقدمه‌ای باشد برای استفاده از محضر جناب عالی در جلسات آینده. مرحوم صدوق (ره) در سال ۳۰۶ یا ۳۰۷ هجری متولد شده است. آن طور که معروف است، ایشان به دعای حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) به دنیا آمده‌اند. گویا پدر ایشان نامه‌ای به امام زمان (ع) می‌نویسند و حسین بن روح نوبختی آن را به حضرت می‌رسانند و ایشان نیز دعای می‌کنند. اگر راجع به جریان ولادت ایشان مطلب خاصی به نظرتان می‌رسد بیان فرمائید. استاد طباطبائی: بسم الله الرحمن الرحیم. تشکر می‌کنم از شما عزیزان. در ارتباط با تولد مرحوم شیخ صدوق، ایشان در کتاب «کمال الدین» و سایر کتابها به این نکته اشاره دارند که «انا ولدت بدعوة صاحب الأمر» و همین جریان را از محمد بن علی اسود این طور نقل می‌کند که وقتی وی اشتیاق من را به علم آموزی می‌دید می‌گفت: این از تو عجیب نیست

\* از محققان مرکز تحقیقات مؤسسه دارالحدیث

چرا که بنا به دعای امام زمان (ع) به دنیا آمده‌ای. این جریان خیلی مشهور است. در اینجا باید به دو نکته توجه شود. اول این که تولد شیخ صدوق سال ۳۰۶ بوده یا ۳۰۷. این از جهت تاریخی ممکن است قابل بحث باشد. مامی دانیم که محمد بن عثمان عمری، سال ۳۰۵ از دنیا رفته و حسین بن روح پس از ایشان نیابت یافته است. با توجه به نامه نگاری پدر شیخ صدوق به حسین بن روح توسط محمد بن علی اسود و درخواست دعا از وی، بعید است که ایشان در سال ۳۰۶ به دنیا آمده باشد. به نظر می‌رسد که حداقل تولد ایشان را باید سال ۳۰۷ بدانیم. اما نکته مهمتر آن که اصولاً این بحث که ایشان سال ۳۰۶ به دنیا آمده یا ۳۰۷، ثمر چندانی ندارد. آن چیزی که در بررسی شخصیت محدثین و مصنفین کتب حدیثی، برای ما مهم است مسائل دیگری است. این که تولد در سال ۳۰۶ بوده یا ۳۰۷ در شناخت شخصیت شیخ صدوق (ره) چندان تفاوتی ندارد. باید به مباحث مهمتری بپردازید. اگر ما بخواهیم درباره این که شیخ صدوق در سال ۳۰۶ یا ۳۰۷ به دنیا آمد صحبت کنیم می‌توانیم یک ساعت دلایلی را در رد یا اثبات این مسائل بیان کنیم. ولی به نظر می‌رسد که به جهت بی‌فایده بودن بحث، صحبت درباره این گونه موارد و مسائلی از این دست که اثر علمی خاصی ندارد، باید کنار گذاشته شود و به مسائل مهم‌تر پرداخته شود.

**طباطبایی** از نظر موقعیت سیاسی، عصر شیخ صدوق و زندگی ایشان مصادف است با حکومت آل بویه و بنی‌العباس. راجع به حوادثی که آن زمان به وقوع پیوست و موجب شد که این زمینه برای مرحوم صدوق فراهم آید که این تألیفات متعدد و متنوع را بنگارند توضیحاتی را ارائه فرمائید.

استاد طباطبایی: اگر بخواهیم این سوال شمارا در ارتباط با حوادث سیاسی و اجتماعی عصر مرحوم شیخ صدوق قدری گسترده‌تر بررسی کنیم، باید این نکته را متذکر شویم که چگونه شده است که در سالهای ۳۰۰ تا ۴۵۰ هجری، یعنی در طول صد و پنجاه سال، ما این همه نگارش‌های حدیثی متنوع مثل کتب اربعه، نهج البلاغه و کتابهای سید مرتضی و شیخ مفید را داشته‌ایم و حتی در فلسفه افرادی مثل بوعلی و دیگران آمده‌اند و حرفهایی داشته‌اند،

ولی بعد از سال ۴۵۰ هجری یک دفعه همه این نگارش‌ها متوقف می‌شود. ما دیگر هیچ کتاب شاخصی نداریم؛ یعنی اگر دو سه نفر خاص مثل سید بن طاووس و علامه حلّی و شهید اول را استثنا کنیم می‌بینیم که در طول پنج قرن یا شش قرن بعد تا قرن یازدهم، ما دیگر کتابهای جامع حدیثی نداریم. چگونگی است که در این مدت، این قدر نگارش زیاد است و بعد از آن تا پنج، شش قرن بعد این قدر نگارش کم است.

به نظر می‌رسد که عوامل متعددی بر این حادثه موثر بوده است که بعضی از آنها در مورد شیخ صدوق نیز مصداق داشته است. یکی از مهمترین این عوامل این بود که در حدود سالهای ۳۰۰ هجری، شورشهای محلی در کل خلافت اسلامی زیاد شد. خلافت عباسی متشتت و خلفای عباسی هم در این زمان، آدمهای نسبتاً ضعیف و زبونی بودند؛ به گونه‌ای که در مقابل شورشهای خیلی راحت تسلیم می‌شدند و فرد شورشگر را به عنوان حاکم آن ایالت منسوب می‌کردند. طبیعی بود که وقتی کسی شورش می‌کند و ایالتی را به دست می‌آورد، سعی می‌کند شورش خود را گسترش دهد یا راهکاری در اختیار دیگران قرار دهد که مثلاً اگر شما هم قدرت داشته باشید و علیه خلیفه عباسی بشورید و نیروهای او را تحت سلطه خودتان در آورید، خلیفه عباسی با حکومت شما موافقت می‌کند.

بنابراین در این سالهای بینیم که در ایران، فرزندان بویه آمدند و بیشتر مناطق ایران را در اختیار گرفتند و حتی بعدها بر بغداد هم مسلط شدند؛ یعنی خلیفه عباسی ابزار دست آنها شد و حتی برای خلیفه عباسی حقوق معین می‌کنند. اگر از خلیفه خورششان نمی‌آمد این خلیفه را کنار می‌گذاشتند و خلیفه دیگر، مثلاً برادرش را سرکار می‌آوردند. تا زمان سلجوقیان این اوضاع ادامه داشت. مثلاً در حلب شورشهای شیعی اتفاق افتاد و یا در مصر فاطمیان بر سر کار آمدند. اینها همه مربوط به سالهای ۳۰۰ تا ۳۵۰ هجری است.

این شورشهای محلی، موجب تضعیف حکومت مقتدر عباسی گردید و همین که حکومت مرکزی تضعیف شد، زمینه برای شیعیان پدید آمد که کارهای خودشان را آغاز کنند: علمای شیعه فعالیتشان را شروع کنند، به راحتی مسافرت کنند، با دیگران، با علمای سنی، با علمای شیعی که در بقیه مناطق بودند ارتباط برقرار کنند و خصوصاً زمینه برای

فصلنامه

شماره نهم و دهم  
 بهار و تابستان ۸۳

تشکیل دولت آل بویه، هم در منطقه ری و هم در منطقه اصفهان، کرمان و سپس بغداد فراهم شود. آل بویه افرادی بودند که می توانیم بگوییم شیعه هستند. بسیاری از شعائر شیعی را اینها رواج دادند. مثلاً در ری صاحب بن عباد را به وزارت منسوب کردند. صاحب بن عباد یک شخص فرهیخته فرهنگی بود. سیاستمدار بود ولی شخصیت فرهنگی او بر شخصیت سیاسی او غلبه داشت. ایشان از همه علما دعوت کرد، کتابخانه بزرگی در ری تشکیل داد. مرحوم شیخ صدوق کتاب «عیون اخبار الرضا» را به عنوان هدیه به کتابخانه صاحب بن عباد تألیف کرد. یا مثلاً شاپور بن اردشیر که وزیر کل خلافت اسلامی بود در زمان آل بویه حاکم بغداد بود. او هم یک شخص شیعی بود. کتابخانه ای درست کرده بود که هشتاد هزار جلد کتاب داشت. الان ما در ایران با امکانات نشر کنونی، شاید ده کتابخانه این گونه نداشته باشیم و ایشان آن زمان با آن امکانات، کتابخانه هشتاد هزار جلدی داشت.

ضعف دولت عباسی و قدرت گرفتن حکومت های شیعی محلی و سپس تسلط آنها بر بغداد موجب شد که علمای شیعی یک شور و نشاط خاصی را در گسترش معارف احساس کنند. بنابراین زمینه برای آنها فراهم آمده بود. مرحوم شیخ صدوق که از خوش ذوق ترین و پرکارترین آدم هاست، در مقدمه کتاب «من لایحضره الفقیه» این نکته را ذکر می کند. می گوید که من وقتی به طرف افغانستان و بلخ آمدم، در یکی از روستاهای آنجا به نام ایلاق، با شخصی به نام ابو عبدالله نعمه همسفر شدم. ایشان را چون شخص صالحی تشخیص دادم با او مانوس شدم و اجازه نقل کتابهایم را که تاکنون ۲۴۵ جلد است به او دادم. حتی ظاهر اشاره می کند که بعضی از آنها را ایشان استنساخ کرده؛ یعنی این گونه از عبارت کتاب بر می آید که این کتاب ها در سفر نیز همراه شیخ صدوق بوده و هر جا انسان مستعدی می دید کتاب را به او ارائه می کرد. یا مثلاً مرحوم شیخ صدوق سالهای ۳۶۷ و ۳۶۸، دو بار از ری به مشهد می رود. در کتاب «امالی»، منزل های بین راه ایشان گزارش شده که مثلاً امروز شنبه فلان روز از ماه شعبان، ایشان در مشهد این احادیث را املا کرد. بعد از چند وقت می بیند در گرگان است، در ری است و بعد دوباره بعد از هفت، هشت ماه می بیند در مشهد است؛ یعنی این زمینه آماده شده بود که ایشان با این کوله بار معرفتی که داشت، مثل «طیب دوار طبه» این علوم و معارف را

در همه جا منعکس کند. البته اینها نشان دهنده مساعد بودن زمینه های اجتماعی برای کارهای مرحوم شیخ صدوق است.

مرحوم شیخ صدوق حدود سال ۳۵۰ هجری به بغداد مسافرت می کند و مورد استقبال شیعیان بغداد قرار می گیرد و برای آنها حدیث نقل می کند. ظاهراً شاگردی شیخ مفید نزد شیخ صدوق هم، مربوط به این سفر اوست. خوب، مناسب بودن زمینه اجتماعی در طول سالهای ۳۰۰ تا ۴۵۰ هجری که کل دوران حیات شیخ صدوق هم در این ۱۵۰ سال واقع شده، این زمینه را ایجاد کرده بود که ایشان از این فرصت استفاده کند. ایشان و سایر علما، بهترین استفاده را کردند. مخصوصاً بغداد که مرکز خلافت اسلامی و نقطه تلاقی فرهنگها بود و فرهنگهای مختلف در آنجا با هم برخورد داشتند. شخصیتی مثل شیخ مفید در این زمان در بغداد پایه عرصه وجود گذاشت؛ کسی که توانست تمامی فرهنگهای مقابل و مواجه با فرهنگ شیعی را کنار بگذارد و تفوق فکر شیعی را بر همه مذاهب روشن سازد.

همه این مسائل باعث شده بود که زمینه نشر معارف در جامعه شیعی و جامعه اسلامی فراهم باشد. ماحتی می بینیم که در این صد و پنجاه ساله، به علت جو فرهنگی غالب، تألیفات اهل سنت هم بیشتر از دوره های پیشین و پسین است. آل بویه آزاد فکری خاصی داشتند؛ یعنی آنها مانع نشر و انتشار تفکرات سنیان هم نبودند. البته ترویج شعائر شیعیان را می کردند، اما مانع دیگران هم نمی شدند. این عوامل باعث شد که این دوران صد و پنجاه ساله را بتوانیم به عنوان عصر طلایی علوم اسلامی بنامیم. چون بسیاری از علوم ریشه در همین سالها (۳۰۰ تا ۴۵۰ هجری) دارند. البته شخصیت ویژه شیخ صدوق را هم باید در نظر گرفت که آن بحث مستقلاً می طلبد.

**طباطبایی** آیا حاکمان آل بویه با توجه به دوستی و جانبداری که از مکتب تشیع

می کردند مورد تأیید علمای شیعه نیز بوده اند؟

استاد طباطبایی: شیخ صدوق متولد قم است و تحصیلاتش را در قم انجام داده است و اصالتاً قمی است. به دعوت صاحب بن عبّاد که در واقع نخست وزیر وقت منطقه مرکزی

ایران بود، از قم به ری آمد و در آنجا مستقر شد و مجلس درس گذاشت. اما صاحب بن عباد، یک شخصیت فرهنگی است و یک شخصیت سیاسی محسوب نمی شود. شیخ مفید ارتباطش با عضدالدوله ظاهراً خیلی خوب و مناسب است. البته این گونه نیست که با هم درگیری نداشته باشند. گاهی اوقات با هم درگیر هم می شدند. مثلاً ظاهر ایدر مرحوم سیدرضی هفت سال در زندان آل بویه زندانی بوده. در واقع آنها هم سیاستمدار بودند. گاهی اوقات نسبت به شیعیان سخت می گرفتند و گاهی اوقات نسبت به سنی ها؛ اما شیعیان آزادی عمل داشتند. مرحوم شیخ مفید چنین شخصیتی داشت - البته ما می توانیم شیخ مفید را از جهت بزرگی و بزرگواری، شخصیت اول شیعه به حساب آوریم که آن مطلبی مجزاست و ما الان نمی خواهیم شخصیت شیخ مفید را بررسی نمائیم. او چنان بود که آل بویه کاملاً به نظرات ایشان اعتنا داشت و هر چه می گفت پذیرفته می شد. البته ایشان هم خیلی دقیق صحبت می کرد. به جز درگیری های معدود و محدودی که در بعضی از دوره ها اتفاق افتد - چون دوران آل بویه طولانی است و نزدیک به ۱۱۵ سال در بغداد قدرت دارند - ارتباط شیعیان با دولت آل بویه بسیار مناسب بود و هر دو سعی می کردند که احترام همدیگر را حفظ کنند و شعائر شیعی را رونق دهند.

آیا دیدگاه غاصب بودن نسبت به حکام آل بویه، در میان شیعه وجود داشت یا خیر؟ یعنی آیا علمای شیعه، در عین آن که آنها را قبول نداشتند و معتقد بودند که آنها شخصیت هایی سیاسی هستند که دنبال حکومت و مال و مثال و قدرت طلبی خودشان هستند، از آنان برای ترویج مذهبشان بهره برداری کردند و مثلاً آنان را بر بنی العباس ترجیح دادند. دیدگاه عالمان شیعه این طور بوده یا اینکه نه، واقعاً حکام آل بویه را شخصیت هایی مورد قبول می دانستند؟

استاد طباطبایی؛ دولت آل بویه کلاً با دولت صفویه تفاوت دارد. دولت آل بویه یک دولتی در کنار دولت بنی العباس است؛ یعنی زیر مجموعه دولت بنی العباس محسوب می شود. آل بویه نیامدند که خلافت بنی العباس را کنار بزنند. خلیفه عباسی سرکار بود و یک

شخصیت معنوی در بین سنیان محسوب می شد؛ مانند امپراتور ژاپن. چون خلافت در آن زمان اهمیت و اعتبار بسیاری داشت. حتی دو بیست، سیصد سال بعد، وقتی هلاکو می خواست خلیفه عباسی را به قتل برساند، این شایعه مطرح بود که اگر خلیفه کشته شود، آسمان زیر و رو می شود. بنابراین دولت آل بویه نیامده بود که خلافت عباسی را کنار بزند و یک خلافت جدیدی به نام خلافت آل بویه ایجاد کند؛ دولت آل بویه خلافت عباسی را حفظ کرد؛ احترامشان سر جای خودش بود؛ حتی خلیفه مثلاً شخص اول محسوب می شد؛ وزیر آل بویه و حتی عضدالدوله که شخصیت اعلی و ارشد است و همه به بزرگی اش اعتراف دارند به محضر خلیفه می رفت؛ اما دولتی بود که مجموعه امور اجرایی کشور در اختیار او بود. خوب، شیخ مفید هم نه قدرت این را داشت که خلافت عباسی را سرنگون کند و نه دیگران، حتی آل بویه با وجود قدرت فراوانی که داشتند به این فکر بودند.

فصلنامه



طباطبایی چرا استاد؟ علتش چیست؟

استاد طباطبایی: علتش تفوق فرهنگی است. خلفای عباسی به عنوان افرادی که بستگان پیامبرند، در بین توده مسلمانان از جایگاه خاصی برخوردار بودند. جامعه، پذیرش این که خلافت عباسی سرنگون شود و کس دیگری روی کار بیاید را نداشت.

طباطبایی یعنی در حقیقت نوعی تابوی سیاسی بودند.

استاد طباطبایی: از تابو هم شاید بالاتر. یعنی دیگر اسطوره شده بودند. در حالی که بعداً وقتی مغول حمله کرد، مغول ها همه چیز را با هم سوزاندند؛ پس همه دنبال این بودند که جان خود را نجات دهند. دنبال این نبودند که خلافت عباسی سرکار باشد یا نه.

طباطبایی غیبت صفرائی امام زمان (عج) از سال ۲۶۰ هجری شروع می شود و در سال ۳۲۹ به پایان می رسد. با این حساب، صدوق (ره) ۲۴ سال از غیبت صفرائی را درک کرده است. آیا شواهدی در خصوص این که ایشان به خدمت امام زمان (عج)

## رسیده باشد وجود دارد یا خیر؟

استاد طباطبائی: مرحوم شیخ صدوق (ره) در قم زندگی می کرد. ظاهر اولین مسافرتش به بغداد سال ۳۵۲ هجری، یعنی بعد از دوران غیبت صغراست. خودش هم چنین ادعایی ندارد که من خدمت امام زمان (عج) رسیدم و یا حتی با نواب خاص ملاقات کردم. ظاهراً اصلاً این روال مطرح نبوده. حال اگر بخواهیم تحلیل گسترده تری ارائه کنیم باید بگوییم که از زمان امام صادق (ع) به بعد، ائمه (ع) نوعی فرهنگ را در میان شیعیان رواج می دادند که در عین آن که حضور امام را در راس هرم همه قبول داشتند، اما مراجعه به امام رو به کاهش بود و سیر نزولی داشت؛ یعنی هر شخصی به عالم مافوق خودش مراجعه کند. حتی مثلاً بعضی ها خدمت امام صادق (ع) می رفتند، امام (ع) به او می فرمود: برو روایات محمد بن مسلم را بشنو و آنها را از جانب من گزارش کن؛ یا برو روایات را از عبدالملک بن خدیج بشنو و آنها را بر من عرضه کن. یا حتی به ابان بن تغلب می فرمود: برو در مسجد مدینه بنشین و فتوا بده؛ یعنی به گونه ای است که روش مراجعه جاهل به عالم را رواج می دهند.

در این حالت علما می شوند یک طبقه شاخص و مراجعه به علما به عنوان یک فرهنگ به جامعه تزریق می شود. حتی درباره کتاب «التادیب» آمده است که حسین بن روح کتاب را از بغداد به قم فرستاد. گفت علمای شیعه قم این کتاب را ببینند و نظرشان را راجع به آن اعلام کنند؛ یعنی می بینیم که فرهنگ مراجعه به علما به جای مراجعه به امام در میان شیعیان رواج پیدا می کند. بنابراین اگر هم شخصی به حضور امام می رسید، با توجه به روایات بعدی معمولاً بروز نمی داد که به خدمت امام رسیده است. مردم بیشتر از طریق توقیعات با امام (ع) ارتباط داشتند و آن ارتباط هم معمولاً علمی نیست؛ درخواست دعا و صحبت های این گونه است؛ یعنی نمی آیند بگویند که این سوال را از حضرت پرسید.

اگر توقیعات را نگاه کنید، اکثر آن ناحیه غیر علما و یا مسائل غیر علمی است. مسائل علمی را شما باید به روال عادی با مراجعه به علما، احادیث و قرآن استخراج کنید. بنابراین هیچ گزارشی از درخواست ملاقات، حتی توسط مرحوم شیخ صدوق در دست نیست، با وجود این که محمد بن علی اسود، نماینده سازمان وکالت در قم، استاد شیخ صدوق است، اما هیچ

فصلنامه



شماره نهم و دهم  
بهار و تابستان ۸۳

گفت و گو با حجة الاسلام سید محمد کاظم طباطبائی



حرفی از این نیست و ظاهراً اصلاً قرار نبوده که این اشخاص بخواهند امام زمان (عج) را زیارت کنند یا آن را درخواست کنند.

### طباطبائی آیا فقط در بین علما این طور بوده؟

استاد طباطبائی: روال عادی این طور بوده. حتی پدر صدوق هم که نامه‌ای از طریق محمد بن علی اسود می‌نویسد، از حسین بن روح می‌خواهد و حسین بن روح هم از امام زمان (عج) می‌خواهد. اما این که ما درخواست کنیم که خدمت امام زمان برسیم و ایشان را ببینیم، اصلاً چنین صحبت‌هایی مطرح نبوده.

طباطبائی نجاشی، ضمن برشمردن تألیفات صدوق از مجموعه‌هایی نام می‌برد که در جواب سؤالات مردم شهرهای دور و نزدیک نوشته شده است. مانند کتاب «جواب مسائل الواردة علیه من واسط»، کتاب «جواب مسائل الواردة علیه من قزوین» و همچنین پاسخ مسائلی که از مصر، بصره، کوفه، مدائن، نیشابور و بغداد رسیده است.<sup>۱</sup> آیا این گونه کتابها ما را به مرجعیت علمی شیخ صدوق (ره) رهنمون می‌کند؟ لطفاً راجع به این مرجعیت علمی و جایگاه صدوق (ره) در میان شیعه امامیه توضیحاتی ارائه فرمائید.

استاد طباطبائی: درباره شیخ صدوق و مدرسه حدیثی قم باید قدری دقت و تأمل بیشتری کرد. در حدود سالهای ۳۰۰ تا ۳۵۰ هجری مدرسه حدیثی قم در اوج شکوفایی خویش است و از جهت بنیه علمی در مرتبه بسیار بالایی قرار دارد و ظاهراً حوزه حدیثی دیگری که در کنار آن قرار بگیرد، یارقیش تلقی شود و وجود ندارد؛ زیرا حوزه حدیثی بغداد از زمان شیخ مفید (ره) به بعد گسترش پیدا کرد و قواعد علمی خاصی بر آن حاکم شد. حوزه حدیثی و مدرسه حدیثی کوفه هم، در این زمان چندان مشهور نیست؛ یعنی افراد شاخصی در آن وجود ندارند. بنابراین مدرسه حدیثی قم در آن زمان، تنها مدرسه فعال در عرصه حدیث بود. طبیعی است که چنین مدرسه‌ای مورد توجه عموم شیعیان از تمامی مناطق قرار بگیرد و از جهات مختلف

۱- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۱۵ و بحار، ج ۵، ص ۷۴.

مورد توجه واقع شود. در میان علمای دوره قبل از شیخ صدوق ما افراد شاخصی را می بینیم؛ مثل سعد بن عبدالله، صفار، علی بن ابراهیم و محمد بن یحیی العطار. در گروه بعد افرادی مثل مرحوم کلینی، پدر شیخ صدوق و محمد بن علی اسود قرار دارند. اما در دوره صدوق، دیگر عالمان شاخص و برجسته ای مانند گذشته در حوزه قم وجود ندارند.

بنابراین ظاهراً به نظر می رسد که مرحوم شیخ صدوق در زمان خود، از اشخاص موجه و مطرح در عرصه حدیث و علوم و معارف دینی بوده است. با توجه به این نکته، طبیعی است که ایشان مورد توجه مناطق دیگر هم قرار بگیرد و شیعیان برای ایشان نامه بنویسند. البته مرحوم صدوق در زمان صاحب بن عباد این حوزه حدیثی را که حوزه برجسته ای بود ترک کرد و به ری که شیعیان در آنجا تازه قدرت را در دست گرفته بودند و به یک عالم دینی قوی و مقتدری مثل مرحوم شیخ صدوق احتیاج داشتند رو آورد. کتابتها و مکتوباتی که مرحوم صدوق با علمای دیگر و آنان با وی دارند و همین طور جوابهایی که وی در پاسخ به پرسشهای مردم نوشته است، همه از این نکته حکایت می کند. بعد از شیخ صدوق، این مسائل تا حدی به بغداد منتقل می شود؛ یعنی بعد از اینکه شیخ مفید (ره) حوزه بغداد را رونق می بخشد و در عصر سید مرتضی و شیخ طوسی این وظیفه به حوزه بغداد محوگ شد.

**حَدِيث** در بین اساتید شیخ صدوق، افراد شافعی و زیدی مذهب به چشم می خورند. از طرفی، برخی روایاتی را که صدوق در «امالی» و «خصال» جمع آوری کرده از عالمان غیر شیعی نقل نموده است. آیا این امارات، می تواند ما را به این نکته رهنمون کند که صدوق (ره)، قدری تسامح و تساهل در نقل حدیث داشته است؟

استاد طباطبایی؛ مرحوم صدوق در اخذ حدیث، شیوه خاصی دارد و در بسیاری از موارد، نقد محتوایی را بر نقد سندی حاکم می کند. بنابراین چنین نیست که بگوئیم ایشان از هر کسی که در دسترسش بود، حدیث نقل می کرد یا این که تسامح در اخذ حدیث داشت. این مطلب در مورد شیخ صدوق صحیح نیست. البته ایشان یک ویژگی خاصی دارد که او را

از اقران خود متمایز می کند و آن مسافرت های بسیار زیاد ایشان و مواجه شدن با دانشمندان دیگر مذاهب است. معمولاً علمای مادر یک مدرسه حدیثی رشد می کردند و به طور مثال، حداکثر یک سفر زیارتی یا یک سفر عادی به مدرسه حدیثی دیگر داشتند. مرحوم کلینی این گونه است. شیخ مفید، شیخ طوسی و سید مرتضی و همه بزرگواران دیگر، در آن زمان چنین بودند. برخلاف آنها مرحوم صدوق بسیار پر مسافرت است؛ یعنی مناطقی که ایشان برای دیدار علمی - و نه به عنوان سیاحت و گشت و گذار - انتخاب کرده، بسیار متنوع است. در هر شهری با توجه به شهرت صدوق، علمای آن شهر خدمت ایشان می رسیدند. ایشان برای آنها حدیث نقل می کرد و از آنها حدیث می شنید. در گزارش سفر بغداد وی که در رجال نجاشی هم ذکر شده، آمده است که وی در آنجا مجلس حدیثی برقرار کرد و بزرگان در درسش حاضر می شدند. هم چنین در مسافرت های مختلفی که به مناطق سنی نشین می کرد، با علمای آن دیار کاملاً ارتباط داشت و احادیث آنها را می شنید. بیشتر احادیثی که وی از اساتید و مشایخ سنی خود نقل می کند، از مشایخ خراسان است.

مشایخ خراسان تفاوت خاصی با مثلاً مشایخ حدیثی مدینه دارند. برخلاف مشایخ مدینه، خراسانی ها به جهت نزدیکی یا قرار داشتن در حوزه نفوذ امام رضا (علیه السلام) تعصب کمتری دارند و به اهل بیت (علیهم السلام) خیلی علاقه مندند و سعی در نقل روایات فضایل اهل بیت (علیهم السلام) دارند. بنابراین مرحوم صدوق در این زمینه با آنها ارتباط برقرار می کرد و احادیث آنها را در زمینه های مختلف می شنید و در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) معمولاً احادیث آنها را نقل می کرد. در چنین مواردی، نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام) از طریق اهل سنت - هر چند اهل سنت به امام (علیه السلام) به چشم معصوم نمی نگرند - مورد پذیرش است. البته ضعفی که در کتب حدیثی اهل تسنن بوده، قدری هم به کتابهای شیخ صدوق سرایت کرده است؛ ولی این به آن معنا نیست که این احادیث موضوع باشند؛ این سلسله سندی که اهل سنت دارند، معمولاً مورد پذیرش علمای شیعی نبوده؛ ولی در نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام)، به ضعف سندی اساساً توجهی نمی شود.

عظیمی شیخ طوسی می نویسد که شیخ صدوق (ره)، سیصد کتاب نوشته و نام چهل کتاب ایشان را ذکر می نماید. از طرفی، نجاشی حدود دویست کتاب از آثار صدوق را نام می برد.<sup>۲</sup> اولاً بفرمائید که علت این اختلاف نقل چه می تواند باشد؛ ثانیاً الان مشخصاً چند کتاب از تألیفات صدوق (ره) باقی مانده است؟

استاد طباطبائی: یکی از ویژگیهای مرحوم شیخ صدوق، تعدّد و تنوع نگارش است. وی در مقدمه کتاب «من لایحضره الفقیه» این نکته را ذکر می کند که من الان که به روستایی در بلخ آمده ام و فلانی را ملاقات کردم و وی از من اجازه خواست، من اجازه نقل ۲۴۵ کتاب را که تاکنون نوشته ام به ایشان دادم و ظاهرأ اجازه استنساخ بعضی از این کتابها را هم که در سفر همراه وی بوده به آن شخص می دهد. بنابراین، صدوق (ره) تعداد تألیفات خود را تا ۲۴۵ کتاب برمی شمارد. با توجه به تاریخ تألیف «من لایحضره الفقیه» که تا آخر عمر صدوق طول کشید، به نظر می رسد وی، حداقل سیصد کتاب نوشته باشد. هم چنان که ایشان از نظر تعدّد نگارش، فردی مثال زدنی است، از حیث تنوع نگارش هم، چنین است. مرحوم صدوق در هر مسأله ای که به نظرش می رسید جامعه اسلامی به آن احتیاج دارد، تألیف جدیدی ارائه می کرد. از جوابهای مسائل که بگذریم، می بینیم ایشان چنان است که به طور مثال در کتاب «کمال الدین» می گوید که من چون دیدم که مردم در باب غیبت شبهاتی دارند، این کتاب را نوشتم یا مثلاً از حیث تنوع نگارشی، بسیاری از کتابهای صدوق که در دسترس ما قرار دارد به شیوه های متفاوتی نگارش یافته است؛ یعنی ایشان سلیقه و ذوق متفاوت مردم را در نظر می گرفت و همان روایاتی را که در دست داشت، با نگارش جدیدی عرضه می کرد.

عظیمی استاد! گویا این نکته، در تبویب کتابهای صدوق نیز خیلی مؤثر بوده؛ یعنی یکی از ویژگیهای این کتابها، تبویب ویژه آن است. لطفاً به این نکته هم اشاره فرمائید.

استاد طباطبائی: به طور کلی، مرحوم صدوق از حیث شیوه نگارش الگوست. البته اگر

۲- رک: اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵ و رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۱۲.

تالیفات مرحوم شیخ صدوق را با مرحوم برقی مقایسه کنیم، می بینیم که ظاهرآ بسیاری از تالیفات وی - با تکمیل و زیادت - شبیه تالیفات برقی است. مرحوم برقی هم حدود صد تا دویست کتاب دارد. شاید نیمی از عناوین این کتابها خیلی به هم نزدیک یا مانند هم است. این نکته هم در مورد شیخ برقی و هم در مورد شیخ صدوق صادق است.

به طور مثال، شیخ صدوق همه روایاتی را که از امام رضا(ع) در اختیار داشته، تحت عنوان «عیون اخبار الرضا»، جمع آوری کرده است. در این کتاب روایات توحیدی، اخلاقی، اجتماعی و حتی سوالات فقهی هم به چشم می خورد. هم چنین روایات توحیدی و از جمله روایاتی را که در کتاب «عیون اخبار الرضا» آورده بود، در کتاب «التوحید» به طور یک جا جمع کرده است؛ ولی در «عیون» از زاویه دید گوینده سخن، روایات را جمع کرده و در «التوحید» از منظر موضوعی که مورد بحث است. همین طور ملاحظه می شود که ایشان در کتاب «خصال» همان روایاتی را که در دسترسش بوده، به ترتیب عددی مرتب کرده است. وی در این کار، گروه خاصی از مخاطبین را در مد نظر داشته است. افرادی که حوصله و دقت بررسی روایات به شکل موضوعی را ندارند، از کتاب «خصال» خیلی لذت می برند. این گونه نگارش و القای مطالب در کار تبلیغ نیز خیلی مفید است.

علاوه بر این، در حوزه حدیث شیعه، فصل بندی و مرتب و منطقی نوشتن، از ابتدا رواج داشته؛ مثلاً می بینید که شیعیان مانند اهل سنت کتاب مسند به آن شکل خاص ندارند؛ یعنی نیامده اند روایاتی را که مرتبط با هم نیستند در کنار هم قرار دهند. غیر از «اصول اربعماه» که نسل اول کتابهای حدیثی ماست، بقیه احادیث ما از یک نظم و ترتیب منطقی برخوردارند. یک چنین درختی به چشم می خورد. معمولاً کتاب به چند کتاب زیر مجموعه خودش تقسیم می شود. آن کتابهای زیر مجموعه، عناوین اصلی دارند و عناوین اصلی هم عناوین فرعی دارند. مرحوم صدوق هم از این روش استفاده کرده. بنابراین ترتیب منطقی کتب شیخ صدوق مختص ایشان نیست. در واقع، حوزه حدیثی شیعه یک ترتیب منطقی و دقیق تری نسبت به حوزه حدیثی اهل سنت داشته است. به طور مثال، اگر کتابهای فقهی یا کتب معتبر حدیثی ما را با کتب اهل سنت مقایسه کنید، - با مسانید که اصلاً نمی شود مقایسه کرد زیرا

مسانید هیچ ترتیبی ندارند - حتی با کتابهایی مثل «صحيح بخاری» هم قابل قیاس نیست. زیرا «صحيح بخاری» از جهت متنی و عنوانی اصلاً ترتیب منطقی ندارد؛ در حالی که اکثر کتابهای حدیثی ما دارای ترتیب منطقی است. جالب این که مرحوم صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» که کتابی شبیه مسند است هم، یک تنظیم منطقی و دقیقی را اعمال کرده است؛ یعنی وقتی هم که خواسته کتابی شبیه مسند بنویسد، نظم خاصی را بر مطالب کتاب حاکم و اعمال کرده است؛ به طوری که در این کتاب امکان پیدا کردن مطالب، به راحتی وجود دارد. اما در مورد تعداد کتابهای موجود باید بگویم که مرحوم صدوق (ره) ظاهراً سیصد کتاب نوشته است که اسامی دویست و اندی از آنها در دسترس ماست. ولی متأسفانه از این تعداد زیاد، هم اکنون تنها نسخه های پانزده کتاب به دست آمده و چاپ شده است. در واقع ۲۸۵ کتاب از کتابهای ایشان در دسترس ما نیست، یا به عبارت دیگر اگر بخواهیم بر اساس نسبت مقایسه کنیم، حدود پنج درصد از کتب ایشان در اختیار ما قرار دارد، و نود و پنج درصد آن به دست ما نرسیده است. اسامی این پانزده کتاب هم مشخص است.

طباطبائی، سوال بعدی درباره جایگاه «من لایحضره الفقیه» در فقه شیعه است. در تاریخ تفقه شیعی، رویکرد فقهای امامیه به «من لایحضره الفقیه» چگونه بوده است؟ استاد طباطبائی: «من لایحضره الفقیه»، اجمالاً جزء کتب اربعه شمرده می شود. با توجه به این که ما «استبصار» را گزیده ای از «تهذیب» می دانیم، بنابراین باید بگویم که ما سه کتاب اصلی در احادیث فقهی داریم: «کافی»، «من لایحضره الفقیه» و «تهذیب الاحکام».

البته از حیث اهمیت هم باید این سه کتاب را درجه بندی کرد. کتاب «کافی» به عنوان کتابی قدیمی یا قدیمی ترین کتاب حدیثی همیشه مورد توجه علما بوده است. البته شخصیت خاص مرحوم کلینی را نیز باید در نظر گرفت. کتاب «تهذیب الاحکام» هم با توجه به این که احادیث معارض را نقل کرده و احادیث مختلف را آورده، اهمیت ویژه ای دارد که از جهت فقهی، شاید مهمتر از دیگر کتابهای اقران خودش باشد. کتاب «من لایحضره الفقیه» هم در این میان جایگاه خاصی دارد. البته «من لایحضره الفقیه» یک ویژگیهایی دارد که مرحوم

صدوق هم در مقدمه این کتاب به آنها اشاره کرده است. وی می گوید که احادیثی که به نظرش صحیح بوده و آن را حجت بین خود و خدای دانسته آورده است. این نکته باعث می شود که اعتماد متأخرین به احادیث «من لایحضره الفقیه» قدری افزون شود. حتی بعضی از علما مراسیل صدوق را شبیه مراسیل ابن ابی عمیر دانسته و آن را حجت می دانند. اجمالاً از جهت فقهی با توجه به ذوق و سلیقه ای که مرحوم صدوق داشته است این کتاب در رتبه خوبی نسبت به کتب حدیثی اقران خودش قرار دارد. البته از جهت امکان مراجعه و استفاده از احادیث فقهی، کتاب «تهذیب» با توجه به این که احادیث معارض را در خود جمع کرده، مورد مراجعه بیشتری بوده و کتاب «کافی» هم به خاطر قدمتش اهمیت افزونی دارد. ولی در جمع این سه کتاب، «من لایحضره الفقیه» هم اهمیت خود را دارد.

شرحی که مرحوم مجلسی اول به زبان فارسی و عربی بر این کتاب نوشته، نشان از اهمیت این کتاب است؛ یعنی، علامه محمدتقی مجلسی وقتی می خواسته شرحی فارسی برای فارسی زبانان بنویسد، کتابی که همه مطالب را دربر داشته و به نحو جامع و موجزی آنها را در خود گرد آورده باشد مورد نظرش بوده و از میان سه کتاب اصلی شیعه، کتاب «من لایحضره الفقیه» را انتخاب می کند و بر آن شرح می نویسد. البته «من لایحضره الفقیه» از جهت هدفی که از تالیف آن وجود داشته، گاهی اوقات مشکلاتی را هم برای مخاطبین پدید می آورد. زیرا گاهی مرحوم شیخ صدوق (ره)، متن روایات را نقل به معنای کند و گاهی اوقات توضیح خودش را پس از روایت می آورد. در نتیجه، دقت زیادی در استفاده از این کتاب نیاز است.

همانطور که حضرت عالی نیز اشاره فرمودید: صدوق (ره) در مقدمه «من لایحضره الفقیه» می گوید که این روایات بین من و خدای من حجت است. پس به نحوی این روایات، فتاوی صدوق نیز محسوب می شوند. حجیت روایات «من لایحضره الفقیه» در نظر عالمان و فقیهان دیگر چگونه است؟

استاد طباطبایی: درباره این که مرحوم صدوق این روایات را صحیح و حتی بالاتر از

فصلنامه

شماره نهم و دهم  
بهار و تابستان ۸۴

صحیح، یعنی حجت می دانسته ظاهر اختلافی نیست. کتاب «من لایحضره الفقیه»، با کتاب «المفقع» و کتاب «الهدایه» که دو کتاب دیگر شیخ صدوق اند، کاملاً همخوان است؛ یعنی، مرحوم شیخ صدوق در حوزه تألیف فقهی خودش آن را نگاشته است. ولی درباره این که دیگران با این نظر صدوق چه تعامل و برخوردی دارند باید گفت که علما نسبت به پیشینیان و مجتهدان ما با دید اجتهادی نگاه می کنند. در واقع صحّت یا حجیت حدیث در نزد عالم بزرگی مثل مرحوم کلینی، شیخ مفید، شیخ صدوق، سید مرتضی یا شیخ طوسی باعث نمی شود که علما نظر آنها را کاملاً مطابق با واقع بدانند و از اجتهاد خودشان دست بردارند.

یکی از مشخصه های فقه شیعی این است که اجتهاد در آن، تا زمان حاضر زنده و پویاست؛ یعنی، الان هم مجتهدین در تمامی روایات، همانند پیشینیان، دقت نظر دارند و مطابق مبانی خویش، حدیثی را صحیح یا قابل عمل می دانند یا آن را ضعیف شمرده و حجت نمی دانند. بنابراین، نظر مرحوم صدوق (ره)، به عنوان یک شخص خبره، همیشه مورد توجه علما بوده و فتاوی ایشان، به عنوان یک عالم، همواره مورد توجه آنان بوده است. ولی در تشخیص صحت حدیث، فقها دیدگاه اجتهادی خودشان را اعمال می کنند. معمولاً اصولیون و مجتهدین با صدوق (ره) به عنوان یک مجتهد و خبره مواجه می شوند، نه به عنوان یک معصوم و کسی که نظرش حجت است. بلکه نظر او را هم بررسی می نمایند.

روایاتی که مرحوم صدوق در «من لایحضره الفقیه» نقل کرده، حدود شش هزار روایت است. چهار هزار روایت آن سند دارد و اسناد آن در مشیخه ذکر شده است. این روایات بررسی می شوند و مطابق با نظر متأخرین ممکن است صحیح یا ضعیف تلقی شوند. از دو هزار روایت باقی مانده که اسناد آنها در «من لایحضره الفقیه» نیامده، یک دسته روایاتی است که راوی اول آن ذکر شده و بقیه ذکر نشده است؛ اینها جزو مراسیل اند. دسته دیگر روایاتی است که مستقیماً به معصوم اسناد داده شده؛ اینها دو گروه اند: یک گروه آنهایی است که شیخ صدوق مثلاً نوشته: «قال الصادق (علیه السلام)» و یک دسته نیز روایاتی هستند که ایشان می نویسند: «روی عن الصادق (علیه السلام)».

برخی از علما، بین این دو گروه از روایات قائل به تفصیل اند. حضرت امام خمینی (ره)





پاسخ به نیاز زمانه تألیف شده است. اما اصل غیبت در زمان شیخ صدوق (ره) برای شیعیان امری پذیرفته شده بود.

می دانید که مرحوم شیخ صدوق بین سالهای ۳۰۵ تا ۳۰۷ به دنیا آمده. در این سالها از دوران غیبت امام زمان، مدت طولانی نگذشته بود. حضرت ولیعصر (عج) در سال ۲۵۵ هجری متولد شدند؛ یعنی، در آن زمان، حدود ۵۰ سال از سن شریفشان می گذشت. پس در ابتدای عمر شیخ صدوق، مسأله غیبت به عنوان یک مسأله پذیرفته شده، نزد شیعیان هیچ مشکلی نداشت.

در زمانهای بعد، مثلاً پنجاه سال پس از تولد صدوق، مسأله بی که پدید آمد، مسأله طول عمر امام زمان (عج) بود؛ ایشان چند سال زندگی می کنند؟ آیا مثلاً امکان دارد که شخصی صد یا دویست سال زنده بماند؟ ایشان در کتاب «کمال الدین» این مسأله را تبیین می کند که مثلاً افرادی در گذشته زندگی می کردند که عمر طولانی داشته اند. برای این که استبعاد این مطلب را که ممکن است فردی دویست سال یا بیشتر زندگی کند از بین ببرد، افرادی را نام می برد که دویست، سیصد سال عمر کرده اند.

از این جهت زمان ما با زمان شیخ صدوق کاملاً متفاوت است. در واقع ما نمی توانیم آن گونه که صدوق استدلال می کرد استدلال کنیم؛ زیرا نمونه های پیشین حتی افرادی که دویست سال یا بیشتر عمر کرده اند، دیگر با عمر ۱۱۷۰ سال چندان همخوانی ندارند. بنابراین ما باید جوابهای قانع کننده دیگری بدهیم و زمان ما با زمان شیخ صدوق کاملاً متفاوت است. ولی پاسخهای شیخ صدوق با توجه به زمان خودش خیلی دقیق و کامل است.

البته ظاهراً شبهات در زمان شیخ صدوق چندان گسترده نبود. مثلاً ملاحظه می شود که مرحوم شیخ طوسی در کتاب «غیبت» خود شبهات جدیدتری را مطرح می کند و در پی جوابهای عقلانی تری است؛ یعنی، به جوابهای نقلی اکتفا نمی کند. البته این شیوه مرحوم شیخ مفید بوده که به شیخ طوسی هم سرایت کرد. اما ظاهراً در زمان شیخ طوسی که با آغاز تولد امام زمان (عج) فاصله پیدا می کنیم و طول مدت غیبت بیشتر می شود، شبهات هم بیشتر می شود. در زمان شیخ صدوق ظاهراً همین شبهاتی بوده که ایشان مطرح کرده اند.

فصلنامه

**کتابخانه**  
شماره نهم و دهم  
بهار و تابستان ۸۳

گفتار و کلام با حجة الاسلام سیدمحمد کاظم طباطبائی

طباطبائی استاد! در عصر صدوق (ره)، شیعه مورد اتهام جبر و تشبیه نیز بوده است. گویا در اثر شیوع این اتهامات و شبهات، ایشان کتاب «التوحید» و «الاعتقادات» را نگاشته است. آیا مورد نقد و بحث قرار گرفتن اندیشه‌های کلامی وی، توسط عالمان دیگر، مربوط به حوزه درسی و فضای علمی بی می شود که صدوق در آن رشد یافته، یا علت دیگری دارد؟ ارزیابی شما از اندیشه‌های اعتقادی و کلامی صدوق (ره) چگونه است؟

استاد طباطبائی: در مبحث تاریخ کلام، باید بین دوران قبل از شیخ مفید و بعد از آن تمایز قائل شد. در واقع، شیخ مفید، شخصیت اعلی و اجلی است که مباحث عقیدتی شیعه را به نحو کاملاً سیستماتیک تنظیم نمود و از آن دفاع عقلانی کرد. بعضی از مسائلی را هم که امکان دفاع نداشت یا دلیلی بر حجیت آنها نبود، از حوزه حدیثی و معرفتی شیعه کنار گذاشت. به طور خلاصه، شیخ مفید در زمان خود، شیعه را به عنوان یک تشکیلات بنا نهاد. بنابراین، تفکرات و مباحثی را که قبل از شیخ مفید مطرح است، با بعد از آن نباید قیاس کرد. مباحثی که در زمان مرحوم شیخ صدوق که قبل از شیخ مفید زندگی می کرد مطرح بود و نوع دفاعیه‌ها، با زمان شیخ مفید تفاوت آشکار و اساسی دارد. البته تخصص مرحوم شیخ صدوق در علوم نقلی است و در این مسأله تردیدی نیست. نباید او را مانند مرحوم شیخ مفید، یک متفکر عقل گرا که در محیط بغداد به دفاع از شیعه می پردازد تلقی کنیم.

یکی دیگر از عواملی که باعث می شود که کلام نقلی در زمان شیخ صدوق شیوع پیدا کند این است که ایشان - به خلاف محیط بغداد - مورد بازخواست مخالفین اعتقادی خویش نبود. مرحوم شیخ مفید در بغداد که اکثریت آن سنی بودند زندگی می کرد. تفکرات معتزله و اشاعره در آن جا رواج داشت و ایشان می خواست تفکرات شیعی را در آن محیط نهادینه کند. بنابراین با گروهی افراد موافق و مخالف و مقتدر که منتظر بودند که نقطه ضعفی از شیخ مفید به دست آورند و آن را بزرگ نمایی کنند مواجه بود. مرحوم شیخ صدوق در چنین شرایطی زندگی نمی کرد. مرکز علمی وی در قم و ری بود که هر دو، محیط شیعه نشین

فصلنامه

بیت  
شماره نهم و دهم  
بهار و تابستان ۸۳

محسوب می‌شد. قم که کاملاً شیعی بود و در ری نیز حکومت، طرفدار شیعه بر سر کار بود. بنابراین، در این محیط، شبهات و اشکالات، مثل محیطی که مخالفین، اکثریت جامعه را در دست داشته باشند نخواهد بود. از جهت دیگر، مرحوم شیخ صدوق علاقه به علوم نقلی را در تفکرات خویش انکار نمی‌کند؛ یعنی، علاقه و سلیقه شخصی وی، نشر معارف نقلی و حدیثی است. بنابراین نگارش‌های او نیز در همین جهت است و در همین سیر ادامه دارد. اما راجع به موضوع جبر و تشبیه که سوال کردید، ما در زمانهای پیشین هم با سؤالاتی از جانب شیعیان مواجه می‌شویم که در کتاب «توحید» مرحوم شیخ صدوق نیز به این مطالب اشاره شده است. به دلیل آن که با توجه به نوع تبلیغات و نوع تفکر حاکم بر جامعه، بعضی‌ها این مسأله را مطرح می‌کردند که آیات قرآن دلالت بر جبر و تشبیه دارد، ائمه (علیهم السلام) با این تفکر مبارزه می‌کردند و آیات مخالف را که دلالت بر نفی تشبیه می‌کند و یا انسان را مجبور به انجام اعمال نمی‌داند، مطرح می‌کردند که روایاتش متعدد است. ظاهر آرزو زمان امام رضا، امام جواد و امام هادی (علیهم السلام) این مباحث شیوع پیدا می‌کند.

بنابراین، بحث جبر و تشبیه بحثی نیست که در زمان شیخ صدوق پدید آمده باشد. البته تفکر جبر و تشبیه همان طور که الان در فرهنگ و در جامعه خودمان می‌بینیم، تفکری است که همیشه طرفدارانی برای خودش داشته است. بنابراین مرحوم صدوق هرگاه که این تفکر به گونه‌ای شیوع پیدا می‌کرد، سعی می‌کرد که آن را مهار کند. کتاب «توحید» راهم در پاسخ به این نیاز نوشته است. روایات بسیار خوب و جالبی نیز در آنجا نقل شده که الان هم وقتی با آن مواجه می‌شویم می‌بینیم که بسیاری از مشکلات ما را در هر دو موضوع جبر و تشبیه حل می‌کند.

**عَلَيْهِ السَّلَام** استاد! راجع به این که فرمودید صدوق - برخلاف شیخ مفید که بیشتر عقل‌گرا بوده - بیشتر علاقه به نقل حدیث داشت، آیا از این نکته می‌توان چنین استنباط کرد که صدوق اخباری مسلک بود و آیا این اختلافاتی که بین صدوق و دیگران است - مثلاً در مسأله سهو النبی - در اثر همین نقل‌گرای او و عقل‌گرایی

امثال شیخ مفید است؟ یعنی فرضاً صدوق دیده که درباره «سهو النبی» روایاتی هست که صحیح اند یا «موثوق به» و نمی شود با آنها مخالفت کرد و شیخ مفید به عکس به دلایل عقلی و کلامی متوسل شده و منکر «سهو النبی» شده. آیا چنین تحلیلی درست است یا مسأله طور دیگری است؟

استاد طباطبائی: اخباریگری به عنوان یک مکتب که به عنوان «اخباریان» مشهور است در حدود قرن دهم و یازدهم پدید آمد.

طباطبائی درست است. منظور بنده همان منش اخباریگری است.

استاد طباطبائی: بله! مرحوم شیخ صدوق به این معنا اخباری نیست. اما از جهت دیگر، اگر بگویم ایشان از کسانی است که به متون نقلی اهمیت فراوانی می دهند و نقد و چون و چرا را در احادیث نمی پذیرند، آری این درست است. علامه مجلسی (ره) هم این گونه است. علامه مجلسی مسلماً اخباری نیست و اصولی است، با چیزی بین اصولیان و اخباریان است. ولی نقد حدیث را به معنای رد کردن حدیث به سادگی نمی پذیرد. معمولاً نسبت به اخبار، یک خضوع خاصی دارند و حتی سعی می کنند تا وایل، روایات را بپذیرند. این در یک جامعه کاملاً شیعی، مشکل چندانی بوجود نمی آورد و امری پذیرفته شده است. ولی مرحوم شیخ مفید در محیطی زندگی می کرد که این تفکر، مورد نقد جدی بود؛ یعنی، محیطی که اکثریت آن، مخالف شیعه بودند و شیعه در اقلیت به سر می برد و باید با قدرت منطق و استدلال، نظر خودش را حاکم می کرد. ما نمی توانیم بگوئیم مرحوم شیخ مفید نسبت به اخبار، خضوع ندارد. چرا اتفاقاً خضوع ایشان نسبت به اخبار، خیلی زیاد است؛ ولی این نکته را ایشان در جامعه بغداد آن روز حاکم کرد که ائمه (علیهم السلام) حرفی مخالف قواعد مسلم عقلی نمی زنند.

بنابراین، در روایت بودن روایاتی که مخالف قواعد مسلم عقلی است تشکیک می کنند. مثلاً در مورد احادیث عددی ماه رمضان به کتاب «اعتقادات» شیخ صدوق و «تصحیح الاعتقاد» شیخ مفید نگاه کنید. ایشان می گوید که ماه قمری با هلال پدید می آید و با هلال تمام

می شود. بنابراین همیشه ۲۹ روز بودن یا سی روز بودن برای ماه بی معناست. این یک مسأله اعتباری نیست که شارع اعتبار کرده باشد بلکه یک امر تکوینی است. از این جهت دقت نظر مرحوم شیخ مفید خیلی بیشتر است. شیخ صدوق در مواردی مانند «سهو النبی» می فرماید که روایاتی که در این موضع رسیده تعدادشان کم نیست. علاوه بر این، «سهو النبی» به معنای سهو در ابلاغ رسالت نیست. بلکه سهو در امور عادی است. مرحوم صدوق در واقع می خواهد این نکته را بگوید که استدلال عقلانی در عدم جواز «سهو النبی» استدلالی تمام نیست و این استدلال، موجب بی اعتبار شدن متونی که دلالت بر «سهو النبی» می کند نمی شود و قادر به رقابت با آن نیست. در واقع هیچ کدام از آنها از نظر مبنایی با هم مخالف نیستند. اما از جهت مصداقی، مرحوم شیخ مفید، قدری دقیق تر و کامل تر عمل کرده و بعد هم نظر شیخ مفید بر کل حوزه های معارف شیعی حاکم شده است.

آخرین سؤال، درباره کتاب «مدینه العلم» است. لطفاً بفرمائید که اولاً محتوای این کتاب چه بوده است؛ ثانیاً چرا گم شده؛ ثالثاً اگر الان بخواهیم به دنبال آن بگردیم در چه مناطقی احتمال پیدا کردن آن وجود دارد و رابعاً در میان کتب موجود، چه حجمی از آن، قابل ردیابی است؟

استاد طباطبایی: در مورد کتاب «مدینه العلم»، اطلاع چندانی نداریم. اجمالاً می دانیم که مرحوم شیخ صدوق (ره) کتاب جامعی به نام «مدینه العلم» داشتند. اما این که مطالب این کتاب چه بوده و یا حتی در زمان شیخ صدوق این کتاب مشهور بوده است یا خیر، اطلاعات ما بسیار ناقص است. تنها دلیلی که بعضی از کتاب شناسان ادعا کرده اند این که در قرن نهم و دهم هجری، گزارشهایی از کتاب «مدینه العلم» که نشان می دهد که این کتاب در آن زمان، هنوز وجود داشته بدست آمده است. ولی وقتی به کتابهایی که اسم «مدینه العلم» در آن آمده یا در آن راجع به آن صحبت شده مراجعه می کنیم، می بینیم که این گزارشها دلالت تامی بر آن ندارد که در قرن هشتم و نهم و دهم این کتاب در اختیار این نویسندگان بوده است. بیشتر این گزارشها از کتابهای پیشینیان به کتب پسینیان سرایت کرده است. بنابراین، ما با کتاب «مدینه

«العلم» و حدود و ثغور آن چندان آشنا نیستیم. شهرت کتاب «مدینه العلم» هم کمتر از سایر کتابهای شیخ صدوق نبوده. حال، این که چطور برخی از کتابهای ایشان مثل «امالی» که از درجه اهمیت کمتری هم برخوردار است به دست ما رسیده و کتاب «مدینه العلم» مفقود شده است، جای سوال و بحث و بررسی دارد.

اگر الان بخواهیم به دنبال این کتاب بگردیم، با توجه به این که کل حوزه حدیثی شیعی در زمان مرحوم مجلسی در اختیار وی بوده و ایشان این کتابها را جمع کرده و به «مدینه العلم» دسترسی پیدا نکرده، به این نتیجه می‌رسیم که در منطقه تحت نفوذ شیعیان از زمان صفویان به بعد، ما چندان به این کتاب دسترسی نداریم. البته ممکن است در مثلاً کتابخانه‌های قدیم هند یا ترکیه و یا مناطق جدیدی که پس از اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی مستقل شده‌اند، مثل ترکمنستان و تاجیکستان، نشانه‌هایی از این کتاب پیدا کنیم؛ ولی اگر چنین هم بشود دسترسی به این کتاب از طریق وجاده است. چون ما ارتباط مستقیم با این کتاب نداریم. در چهارصد، پانصد سال اخیر هم کسی این کتاب را در اختیار نداشته است. اگر در اختیار داشتند نقل می‌کردند و ما اطلاع بیشتری پیدا می‌کردیم. بنابراین، اگر هم این کتاب پیدا شود، از طریق وجاده است که چندان اعتبار محکم و متقنی ندارد.

عظمت استاد! از این که وقت ارزشمندتان را در اختیار ما گذاشتید بسیار سپاسگزاریم و شما را تا دیدار بعد به خدا می‌سپاریم.  
استاد طباطبایی: من هم تشکر می‌کنم.



پروفیسر شہباز گل شاہ علموں انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علموں انسانی